

برای دانلود متن کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

قرار شد ما تطبیقاتی در بحث‌هایمان داشته باشیم

تطبیقاتی که ممکن است بحث فقهی باشد اما از وجهی هم اصولی است.

تطبیق هشتم من از مبانی تکملة المنهاج بیان کنم ج2 ص 446 مساله 415

مساله از این قرار است؛ باید خیلی دقت کنید تا مطلب روشن شود علت این که من از این کتاب انتخاب کردم به این جهت

هست که مربوط می شود به جزا ...

ما یک قصه ای داریم به نام قصه عاقله ..

که اگر کسی خطا جنایت کرد و از حدی بیشتر بود عاقله ای او ضامن است ؛ عموها و ... دیه خطای محض و نه شبه خطا و

نه ... خطای محض بر عاقله است . بعد یک استثنا دارد این است که قاتل کافر ذمی باشد ... اگر کافر ذمی ، جنایتی کرد که اگر

مسلمان بود عاقله ای او ضامن است چون ذمی است خودش ضامن است . آقای خوبی در این باره دارند بلاخلاف بین

الاصحاب و تدل علی ذلك صحیحة ابی ولاد عن ابی عبدالله علیه السلام

من معتبره را می خوانم : امام فرمودند لیس فی ما اهل الذمه المعاقله فیما ... قصه عاقله در جنایات ذمی جاری نیست ... من قتل

او جراحة ... انما یؤخذ ذلک من اموالهم ... از اموال خودشان برداشته می شود. انما یؤخذ ذلک من اموالهم این است و جز این

نیست ... سوال این است که ان لم یکن لهم مال چه می شود؟

رجعت الجنایة الی امامة المسلمین ... یعنی در واقع از بیت المال باید پرداخت شود. لانهم یؤدون الیه الجزیه ... به هر حال این ها

جزیه می دهند و باید این ها از یک جایی پرداخت شود . از جزیه ای که این ها می پردازند ، داده شود.

مساله این است که عاقله مربوط به مسلمانان است و به عبارتی در مسلمانان جاری است پس اگر یک ذمی خطاً محضاً یک

جنایتی بکند عاقله او مسئول نیست و امام مسلمین مسئول است ... یک سوال این جا شده که بحث اصولی می آورد و آن این

است که اگر این آقای ذمی جانی عصبه مسلمان دارد آیا این جا باز می رویم سراغ امام مسلمین یا سراغ عاقله او؟ قرار شد اگر

عاقله او یهود و اهل ذمه است سراغ آن ها نرویم چون معاقله بین آن ها نیست ... اما اگر عصبه او مسلمانند .. آیا عصبه دیه او را

بدهند؟ یا امام مسلمین؟ بقی هنا شیء و هو لوکان للذمی عصبه من المسلمین فهل یعقلون عنه؟

این جا آقای خوبی دو دلیل می آورد ... می فرماید: الظاهر بل المقطوع به عدمه ... بالاتر از ظاهر مقطوع به این است که عاقله

مسلمان لازم نیست آن را بدهند.

1. دلیل اولویت قطعیه ... (استفاده از اولویت) بیانش این است که وقتی این یهودی بنی اعمام یهودی و مسیحی او لازم نباشند

دیه او را بدهند سوال این است که بنی اعمام مسلمان دیه را بدهند؟! در ادامه می گوید فان عصبته من الکفار اذا لم یعقلوا عنه

فلا یعقل عنه المسلمین بطریق الاولی ... این را قیاس اولویت می گویند. بحث این است که ما اگر قیاس غیر اولویت را قبول

نداریم قیاس اولویت را قبول داریم.

2. استفاده اصولی ؛ (اطلاق انما؛ اطلاق حصر) امام می فرمایند انما یؤخذ ... ایکاش آقای خوبی می فرمودند اطلاق مفهوم

حصر ... وقتی امام می فرمایند از مال خود او بر می دارند، اطلاق دارد چه عصبه مسلمان داشته باشد چه نداشته باشد. ما در

این تطبیق هشتم از دو نهاد اصولی استفاده کردیم .

نهاد اولویت قطعیه و دیگری اطلاق مفهوم حصر ...

اصل عدم تداخل است و تداخل دلیل لازم دارد. در بحث تداخل اسباب داشتید که در واقع مسبب واحد را باعث میشود. دو موضعه را اگر بزند دو موضعه حساب می شود از باب عدم تداخل... در تصادفات طرف مقابل اگر کشته می شد طرف خیلی راحت بودگاهی اوقات در برخی تصادفات طرف باید تا شش دیه را بدهد... مثلا دو تا شکستگی دو تا قطع عضو... قانون گذار می آید این ها را کنار هم ردیف می کند و سر از صد شتر در می آورد!!

بحث د رجایی است که این دو موضعه به هم میرسد این جا آن قسمتی که به جنایت ثالثه توسط یک اجنبی باشد، یعنی غیر جانی و غیر مجنی علیه و غیر سرایت صورت گیرد، سوال این است که بحث اصولی آن چه می شود؟ سبب... مسبب... به ما گفته اند که هر که موضعه بر کسی وارد کند، ضامن است و ایشان هم آمده یک موضعه وارد کرده و موضعه او بین موضحتین بوده است. پس هر سببی، مسبب خود را دارد این هم بحثی ندارد بروید سراغ جایی که به جنایت مجنی علیه باشد یا به جنایت جانی باشد یا به سرایت باشد.. ایشان می گوید اگر این طور باشد اقوال اربعه داریم:

یک نظر این است که چه به سرایت .. چه به فعل مجنی علیه... چه به فعل جانی... اگر یکی شد، یک موضعه یک دیه دارد..
الاول: انهما سالتا بذلک واحدة... فیترتب علیها حکم موضحة الواحدة.. من دون فرق بین ان یکون ذلک بفعل الجانی او بالسرایة... روی این دوهم بحث است: سرایت و فعل جانی... اگر سرایت کرده طبق این نظر شانس جانی بوده است. که یک دیه باید بدهد... اگر کار جانی بود، و آن ها را یکی کرد، پس برائت جاری می کنیم.
مضافا الی اصالة البرائة ...

یک چیز دیگر هم گفته اند؛ و آن این که ما این را قیاس می کنیم، بجایی که طرف اول بیاید پای شخصی را قطع کند، بعد دست او را قطع کند، و بعد هم سر او را ببرد... مثلا یک داعشی اول پا را قطع کند بعد دست و بعد سر را و بعد بخواهد دیه بدهد نخواهد که او را قصاص کنند، چقدر باید دیه بدهد؟

این جا بحث این است که دیه کوچکتر د ر دیه بزرگتر تداخل می کند
واخری بقیاس ذلک بما قطع یدی شخص و رجليه ثم قتله فان الدية فيه واحدة لاتحاد الجانی (البته جانی آمده ولی جنایت منظور است)... شیخ طوسی، علامه حلی، محقق حلی... این ها گفته اند اگر جانی دو موضعه را به هم وصل کند می شود یک دیه... بعد هم گفته اند که به این قیاس می کنیم این ها سه دلیل آورده اند: یکی این که یک جنایت شده است؛ دو: شک کنیم اصل برائت و سه: قیاس....

واقع این است که این سه دلیل هیچکدام در خور شان این بزرگان نیست..

رابطه موضوع با حکم، رابطه علت و معلول است... یعنی وقتی موضوع می آید حکم هم می آید موضعه اول آمده و حکم آن هم آمده و موضعه دوم هم آمده حکمش هم آمده... ولی یکدفعه از همان اول یک موضعه پانزده سانتی می اندازد، چون موضعه ممکن است پانزده یا بیست سانت باشد، اما این که بعدا دو موضعه به هم وصل شود و بشود یک موضعه... بحث این است که از اول که واحد نبود؟ و هر کدام حکم خود را دارد... می آیم سراغ اصل برائت؛ به ما گفته اند اصل برائت وقتی جاری است که ما شک کنیم در حالی که ما شک نداریم و شک ناموجه که زمینه اصل برائت را جاری نمی کند...

و آن آخری که یک فکری داعشی است... لذا... آقای خوئی می فرماید اصل حکم ثابت نیست که کسی پای کسی را قطع کند... بعد دستش را قطع کند و بعد سرش را ببرد... دست را بریده یک دیه پا را قطع کرده دو دیه و سر را بریده سه دیه... چرا میگوید: یک دیه؟! بعد هم بحث این است که ما از کی تا حالا شده ایم اهل قیاس؟

این بحث به اندازه یک کلاس کامل ارزش دارد

و اخری بقیاس ذلک... بعد آقای خوئی می فرماید... و یلد علی ذلک (بر این قیاس) انه قیاس لا نقول به (ما قائل به قیاس نیستیم؛ چون سنی نیستیم) اما آن که می خواهم به شما بگویم این است: ببینید برخی وقتها شما در کلمات علما قیاس می بینید حتی استحسان سنی می بینید ولی این ها دلیل اصلی آن ها نیست یک دفعه علیه علامه حلی و شیخ طوسی قلم نکشید و بگویید شما فقیه شیعه چه حق قیاس دارید؟! من یک دور زدم نظر این بزرگواران را... هر جا قیاس در کلامشان هست دلیل اصلی آن ها نیست. و دلیل آن ها یک چیز دیگری است مثلا شما در کلمات علامه حلی استحسان می بینید ولی دلیل ایشان مطلب دیگری است. نویسندگی از مشهد گفته بود که علمای شیعه در اصول مقابل اهل تسنن جبهه گیری می کنند در حالی که در رفق همان جوانب را به کار می گیرند. بنده جواب این طلبه را در فقه و عرف داده ام. و من گفته ام که اگر این بزرگواران این قواعد

(قیاس . و استحسان و ..) دلیل اصلی آن ها بود، اشکال این طلبه وارد بود و لی این ها دلیل اصلی آن ها نیست یا به عنوان موید است یا برای طرف سنی این ها را می آورند و این ها خیلی با هم متفاوت است. قول دو و سه و چهار ... توضیحاتی دارد که در جلسه بعدمطرح می شود انشاءالله.

والحمد لله رب العالمین